

پاسخ اندر پاسخ

یادداشت پوهاند عبدالحی حبیبی را خواندم. سپاسگزارم از اینکه با کشادگی و وسعت نظر علمی پاره‌ای از مواردی را که یاد کرده بودم پذیرفته‌اند، و جز این توقمی نمی‌رفت.

و اما درباره نظریاتی که راجع به «نقدی بر تاریخ گردیزی»^۱ داده‌اند: نوشته‌ام: «چون بهرام بر تخت سلطنت نشست دست «به» ستم و کشتن برد، افزودن «به» در این عبارت ضروری نیست.»

وشاهدی چند از برای این طرز استعمال از متون فارسی داده‌بودم. نوشته‌اند: «در متون قدیم هردو آمده و تنها یک طرف قضیه مسلم نیست و خود گردیزی هم «به» استعمال می‌کرد...»

در نظایری که آقای رواتی داده نیز یک طرف قضیه «دست کاری بردن» مسلم نیست. در یک بیت اسدی به افزودن «به» آمده و گوید: مطالعات فریبگی

«به‌بازیگری دست ناورد برد»

مثال دیگر: «دست بر... کردن». «چون بردشمن ظفر یابند دست بر کالای ایشان نکنند»

می‌افزایم: «همانطور که از نظر گذشت بنده هیچ یک از دو طرف قضیه را مسلم ندانسته بودم که ایشان قصد رد کردن آن را داشته‌اند توجهی بیشتر به عبارتی که نوشته بودم این موضوع را روشن می‌کند: «افزودن «به» در این عبارت ضروری نمی‌نماید.» و همچنین شاهدی که از میان شواهد بنده انتخاب کرده‌اند و آنرا دلیل گونه‌ای برای دست بکاری بردن دانسته‌اند درست نیست.

بنده میدانم که ایشان - پوهاند حبیبی - حتماً متمم فعل یا قید را می‌شناسند و می‌دانند که :

در این بیت اسدی طوسی درگشاسب نامه :

برانگیخت با ره نریمان گرد به بازیگری دست ناورد برد

« به بازیگری » متمم است از برای فعل دست کاری بردن، و نمی‌توان « و » را با

« دست ناورد بردن » همراه کرد و اگر بکنیم چنین می‌شود:

« نریمان گرد اسب را بحرکت درآورد (= از جای برکرد، تاخت) و دست به ناورد

بازیگری برد. »

در حالیکه معنی بیت چنین است :

« نریمان گرد اسب را تاخت و شروع کرد به جنگ »

بنده در مقاله نقدی بر تاریخ گردیزی مبلغ زیادی شاهد از برای این ترکیب ذکر

کرده بودم که گویا پوهاند عبدالحی حبیبی با دقت آن‌ها را نخوانده‌اند از همین روی چند

مثال دیگر از شاهنامه نقل می‌کنم:

بیا تا جهان را به بد نسپریم به کوشش همه دست نیکی بریم^۲

بدان تا همه دست شادی بریم بیاد رخ نامور می خوریم^۳

این بیت هم از ناصر خسرو است :

دست علاج جان سخندان بر سوی نعیم تاب ره از سجن^۴

و این شواهد را هم بجای شاهی می‌آورم که پوهاند حبیبی از برای « دست به کاری

بردن » داده بودند و درست نبود:

۱- البته نباید از نظر دور داشت که « به بازیگری دست ناورد بردن » معنی دیگری هم دارد و

آن عبارت است از : هنگامی که دلاوری و پهلوانی بمیدان می‌رود از برای ترساندن و از

میدان در کردن حریف شروع می‌کند به یک سری عملیات و بازی با کار افزارها، تا حریف بداند که

او در به کار گرفتن همه جنگ افزارها ماهر است و استاد. و این بیت اسدی را این طور هم می‌توان

توجیه کرد و تعبیر نمود.

۲- شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ . ص ۲۵۱ و همچنین نگاه کنید به ج ۵ ص ۶۷-۳۴۷-۴۰۰

۳- ایضاً شاهنامه ج ۲ . ص ۵۸

۴- دیوان ناصر خسرو ص ۳۲۳

وزان پس به شادی و می دست برد جهان را نموده بسی دست برد^۱

فخرالدین اسعد گرگانی گفته است:

دگر باره به رامش دست بردند جهان را بازی و سخره شمردند^۲

و یا این شاهد :

سحر گاهان بجستندی از آرام به رامش دست بردندی سوی جام^۳

اما مثال دیگری که داده‌اند با موضوع گفتار مربوط نیست «دست برچیزی کردن» غیر از «دست... بردن» است.

۲- نوشته‌ام: «حرازبه معنی مقوم و ارزباب درست نیست و صورت صحیح آن «حزار» است از ماده حزر - به تقدیم زا -»

نوشته‌اند: «صورت صحیح آن حزار - حزر - به تقدیم زای منقوطة است که آقای رواقی هم متذکر شده‌اند.

ولی جای تعجب است که هم در نسخ گردیزی و هم در بیهقی و بلعی و مختصر نافع . لمعة السراج ، چنانچه آقای رواقی آورده‌اند، همه جا حرز - به تقدیم راه - است» می‌افزایم : «هیچ جای تعجب نیست زیرا همه متونی که نامبرده‌اند و شاهد حزار و حزر از آن‌ها نقل شده بود واژه را به تقدیم را - حراز و حرز - ضبط کرده بودند رعایت امانت را، به همان صورت نقل شد.»

۳- نوشته‌ام: «اندر ساعت پشت وپایش بخارید و به خارش ایستاد ضبط کلمه خارش در هر دو نسخه تاریخ گردیزی «خاریش» است و «خاریش» درست است و تلفظی است از خارش»

نوشته‌اند: «در باره املائی کلمه خارش با «ی» من به اعتبار شهرت کنونی آن بدون «ی» نوشته‌ام باید گفت که هر دو املائی آن رواج است و هر قدر به این عصر نزدیک می‌شویم «ی» آن حذف شده است و اکنون کسی «خاریش» نمی‌گوید و نمی‌نویسد...» می‌افزایم: و بهتر است بنویسم ایشان می‌افزایند . چون این قسمت را پوهاند حبیبی در مقاله خود ذیل ناو آسیاب نوشته‌اند و بنده بدون کم و کاست نقل می‌کنم:

۱- همان کتاب ج ۲ . ص ۱۲۶

۲- ویس و رامین ، چاپ بنیاد فرهنگ ایران ، ص ۲۱۸

۳- نیز همان کتاب ص ۲۵۶

«من بدون سند ثابت و برهان قوی به تغییر متن قدیم موافق نیستم و اگر در اختیار صورتی نزدیکتر باصل، جمله معنی داری بدست آید، آن را از یک صورت بکلی مغایر بر متن ترجیح می‌دهم. زیرا اگر بنا باشد که هر مصحح بذوق و خواسته خود در متن دست برد، هر آینه متنی بر حال قدیم نخواهد ماند»
 می‌افزایم: «توضیحی که ایشان داده‌اند آن اندازه گویاست که بنده را از هر اشاره‌ای و شاهی بی‌نیاز کرده است.»

۴- در مورد آمار مردانگاری و خرد انگارش تا وقتی که دلائل قطعی و بی‌نیازی از برای آمار مرد انگارشی نتوان اقامه کرد بنده خرد انگارش را مقبول می‌داند.
 ۵- درباره «کردن» به معنی «فرستادن» و «کس» به معنی «فرستاده» نمی‌دانم چرا پس از پذیرفتن نظر بنده شواهدی آورده‌اند از برای «گسی کردن» «گسیل کردن» در حالی که ربطی به مطلب ندارد شاید تصور ایشان این بوده است که «گسی کردن» ترکیب دور از ذهنی است!

۶- «وایشان را آلتی باشد که آن را باد آسیاب گویند و غله اند روی افکنند و باد آن آسیاب را «و» هم آب گرداند»^۲

نوشته‌ام: با توجه به این که متن اصلی «ناو آسیاب» است و از سوی دیگر «باد آسیاب» معنی مناسب و درستی ندارد معلوم نشد که مصحح چرا باد آسیاب را اختیار کرده‌اند.
 نوشته‌اند: «در هر دو نسخه خطی مورد مراجعه من باد آسیاب، باد اسباب؟ بود که من شکل نخستین را ترجیح داده‌ام و طوری که آقای رواقی می‌فرمایند: در متن اصلی «ناو آسیاب» نبوده است... من باد آسیاب را به قرینه اینکه آسیاهای بادی تا کنون هم در افغانستان غربی و پوشنگ و نیمروز قدیم موجودند نوشته‌ام که شاید این گونه آسیابها در چین غربی هم بوده باشد»

می‌افزایم: بنده می‌دانم که پوهاند حبیبی مجبور شده‌اند جوابی به مقاله بنده بدهند و در این جواب تاجائی که ممکن است نشان بدهند که حرفهای ناقد را نمی‌پذیرند. این آن چیزی است که مربوط به ایشان است.

اما قبول نمی‌کنم که برای رد کردن حرف بنده متوسل به هر چیزی بشوند ایشان سرا

۱- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دوره هجدهم شماره ۳ نگاهی به نقدی بر تاریخ

گردیزی.

۲- این جمله از متن زین الاخبار مصحح پوهاند حبیبی است

مجبور کردند که صفحه‌ای را که مربوط به ناو آسیاب است در اینجا از نظر خوانندگان بگذرانم و قضاوت را به عهده خوانندگان بگذارم. ایشان معتقدند که مصحح نباید به ذوق و خواست خودش در متن دست ببرد و آن را تصحیح کند. نگارنده هم از باب اعتقادی که بحرف ایشان دارم می‌نویسد: پس چرا پوهاند حبیبی این قسمت از متن را دست برده‌اند؟ و متن درست و صحیح را، نادرست و مغشوش نموده‌اند؟

این صفحه از متن گردیزی که خوانندگان پیش چشم دارند در نسخه عکسی چنین است: «واندرو لایت ختن آسیاها بسیار باشد و همه آسیا را سنگ زیرین (ظ: زیرین) بگردد و سنگ زیرین (ظ: زیرین) ساکن باشد که هیچ نجبد و اندر خانه آسیاب غریلها باشد از حریر چینی و چنان ساخته که آن غریل را آب جنباند تا آرد از او فرود رود و سبوس بماند و ایشان را آلتی باشد که آنرا ناو آسیاب گویند، غله اندروی افکنند، آن را پاک کنند، خاشاک بریکه جانب شود و غله پاکیزه بر دیگر جانب، و آن ناو آسیاب را هم آب گرداند...»

و در متن تاریخ گردیزی مصحح آقای حبیبی چنین است:

و اندر ولایت ختن آسیاها بسیار باشد و همه آسیا را سنگ زیرین بگردد و سنگ زیرین ساکن باشد که هیچ نجبد و اندر خانه آسیاب غریلها باشد از حریر چینی و چنان ساخته که آن غریل را آب جنباند تا آرد فرود رود و سبوس بماند و ایشان را آلتی باشد که آن را باد آسیاب گویند و غله اندر وی افکنند آن را پاک کند خاشاک بریکه جانب شود و غله پاکیزه بر دیگر جانب، و باد آن آسیاب را «و» هم آب گرداند. گمان می‌کنم توضیح بنده و همچنین عکس نسخه اصل تا اندازه‌ای مطلب را روشن کرده باشد اما نکته دیگر: پوهاند حبیبی نوشته‌اند که من باد آسیاب را به قرینه اینکه آسیاهای بادی که تا کنون در افغانستان... موجودند نوشته‌ام^۲... گردیزی می‌گوید: آن ناو آسیاب را هم آب گرداند...»

وقتی خود او تصریح می‌کند که آسیا آبی است و با آب می‌گردد چرا ایشان تلاش

۱- توجه پوهاند حبیبی و خوانندگان را جلب می‌کند باینکه: ناو آسیاب یا بقول ایشان باد

آسیاب آلتی است و ربطی به آسیای بادی ندارد.

۲- نگاه کنید به نگاهی به «نقدی بر تاریخ گردیزی» ذیل ناو آسیاب ص ۱۹۷

می‌کنند که آسیاب‌های آبی آن روزگار را بادی کنند و ناو آسیاب را به باد آسیاب بدل نمایند؟!»

۷ - نوشته‌ام: «وآن خاکستر از آنجا بگیرند و اندر «جره» ها کنند و بر سر می‌نهند» کلمه‌ای که اینجا «جره» ضبط شده است در نسخه اصل «خنبره» است» نوشته‌اند: «آقای رواقی بجای «جره» که در نسخه خطی بدون نقاط نوشته شده «خنبره» پیشنهاد کرده‌اند...»

می‌افزایم: بنده «خنبره» را از خودم در نیاورده‌ام عکس نسخه اصل را با چاپ پوهاند عبدالحی حبیبی مقابله کرده‌ام و چون در آنجا صریح خنبره آمده، بنده خنبره را درست‌تر دانستم و این دلیل نیست بر اینکه «خنبره» را درست دانسته‌ام و «جره» را نادرست. خوب، بگذریم ازنگاهی به نقدی بر تاریخ گردبزی، و بپردازیم به تاریخ گردبزی و اشتباه‌های دیگری که در این متن وارد کرده‌اند:

* ص ۷- س ۲ ذیل داستان فریدون چنین آمده است:

«و منوچهر بن نبسۀ افریدون «و» ایرج بود و...»

جمله سخت مغشوش و درهم است و مصحح محترم هیچ گونه توضیحی درباره آن نداده و از آن گذشته است حق بود آنرا باین صورت تصحیح می‌کردند:

«و منوچهر نبسۀ ایرج بن افریدون بود و...»

با پس و پیش کردن کلمات متن بدون افزودن حرفی یا کلمه‌ای تصحیح متن ممکن بوده است.

* ص ۱۰- س آخر

«و چون سیاوش به حرب گاه آمد، افراسیاب صلح جست، سیاوش صلح کرد و آن فساد «کنش بست»

بنده از ترکیب «کنش بستن» در این جمله این معنی را می‌فهمد:

۱- منوچهر می‌گوید:

به فر فریدون بیستم میان

بجستم ز سلم و ز تورمترگ

به پندش مرا سود شد هر زیان

همان کین ایرج نیای بزرگ

(شاهنامه ج ۱ ص ۲۴۷)

سیاوش صلح کرد و آن فساد واقع نشد؟

حال ببینیم که متن اصلی و نسخ تاریخ گردیزی چه بوده است مصحح نوشته‌اند:
 کذا در اصل - «کنش بست» - و در نسخه دیگر: «کشش بنشست» نگارنده نتوانست
 ترکیب «کنش بستن» را درجائی پیدا کند و از همین روی نمی‌تواند معنی این جمله را
 درست بفهمد گمان می‌رود اگر متن باین صورت که بسیار به نسخه اصل هم نزدیک است
 تصحیح می‌شد بهتر بود: افراسیاب صلح جست، سیاوش صلح کرد و آن فساد «کشش بنشست»
 یا آن فساد و «کشش بنشست» یعنی غائله فرونشست و فتنه خوابید. گردیزی واژه «کشش»
 را باز هم در این کتاب بکار گرفته است از آن جمله است:
 «و افشین از پس اندر آمد و بسیار «کشش» کرد و بابک بگریخت^۱» و جائی دیگر
 آورده است:

«و بوشجاع غلبه کرد بر ترکان - هزیمت شدند و دیلمان گشتند و «کشش
 کردند»^۲»

* ص ۱۱ س ۱۷

«و رستم بن دستان پیش کیخسرو بایستاد و او از ایران سپاه کشید و بترکستان رفت
 و کین پدر خویش از افراسیاب خواست و همه ترکان بپاهخت^۳».
 مصحح در حاشیه کتاب زین الاخبار نوشته‌اند:

«این کلمه - بپاهخت - در هر دو نسخه مغشوش است «بپاهخت» خوانده می‌شود و
 آهختن به معنی کشیدن و خلع جامه و غیره باشد فردوسی گفت:

از آهختن تیغ‌ها از غلاف که غاف را دردل افتاد کاف

اگر قرائت متن صحیح باشد باید آهختن با جاندار هم استعمال شده بتواند» نگارنده
 مقصود مصحح زین الاخبار را درست نمی‌فهمد «آهختن با جاندار هم استعمال شده بتواند»؟
 شاید مقصود اینست که همه ترکان بپاهخت یعنی همه ترکان را کشید خوب آمدیم و این
 چنین خواندیم کشیدن در اینجا چه معنی دارد؟

۱- تاریخ گردیزی ص ۷۹ س ۳

۲- ایضاً همان کتاب ص ۸۹ س ۲

۳- در متن چاپی بپاهخت آمده است و در اصل بپاهخت، ضبط اصل را پذیرفتیم.

به نظر بنده جمله زین الاخبار را باید باین صورت نوشت:

«وکین پدر خویش از افراسیاب خواست و از همه ترکان بپاهیخت» و مراد این است که فعل مرکب در اینجا «کین آهیختن» است یعنی انتقام گرفتن چنانکه هم او - گردیزی - در جای دیگر آورده است:

«با هردو عم حرب کرد و کین جد بپاهیخت»

این ترکیب منحصر به کتاب زین الاخبار نیست در متون دیگر مکرر آمده است. این ابیات از گفتار دقیقی است در پادشاهی گشتاسب:

همی تاخت آن باره تیز گسرد
همه آخت کینه همی کشت مرد
این بیت هم از دقیقی است:

کنون است هنگام کین آختن
ببایسد یکی تاختن ساختن
و این ابیات از فردوسی است

بفرمودشان جنگ را ساختن
دل و گوش دادن به کین آختن

(ج ۵ ص ۱۴۷)

و هم این بیت:

همی برد بر هرسوی تاختن
بدان تاختن بود کین آختن
و درجائی دیگر نوشته است:

از آن پس بود غارت و تاختن
خروش سواران و کین آختن^۲

- ۱- این کلمه در متن مصحح آقای عبدالحی حبیبی «بیافت» آمده است که نادرست است پس از مقابله با نسخه اصل معلوم شد که «بپاهیخت» در متن آمده و باین جهت آنرا درست کردیم.
 - ۲- آقای محمدنوری عثمانف در یادنامه ایرانی مینورسکی مقاله‌ای دارد با عنوان «ملاحظه‌ای چند درباره متن شاهنامه» ایشان در آنجا چنین گفته: فعل مرکب کین آختن محل تردید است. برای آگاهی ایشان باید عرض شود که این طرز استعمال در متون دیگر هم آمده است از آن- جمله است ترجمه تاریخ طبری که برای نمونه یکی دو مثال از آن نقل می‌کنیم:
- «کاشکی کان خواجگان ما که روز احد و بدر بودند زنده بودندی تا بدیدندی که ما کین خویش چگونه

* ص : ۱۹

ذیل گفتار بلاش بن پرویز بن هرمز آمده است:

«مردی سوار بود و... سخت مبارك بود برعایا و اندر هیچ پادشاهی «چون» او

درویش نبود»

←

آختیم از دشمنان» ص ۲۷۶

و این مثال هم از ترجمه تاریخ طبری است :

« من دانم که او نه حکم خدای داند و نه خواهد و نه سنت پیغامبر صلی الله علیه و آله کی او کینه

همی آهنگد» ص ۴۲۰

و این بیت از ابوالفرج رونی است :

در کینه آختن به پی باره بسپری خالی شد از نبات زمینی که خاک آن

(دیوان ص ۱۴۵)

اسدی در گرشاسب نامه گفته است :

چو دید او گرفت آرزو ساختن که من با تو آیم به کین آختن

(ص ۴۵)

در هدایة المتعلمین آمده است : خشم تن گرم کند و سبب گردد هر جوشیدن خون دل را از قبل

انتقام و کینه آختن ص ۱۸۸ و رک : ص ۶۵۳ همین کتاب

این مثال از تفسیر قرآن پاک است :

گفت یا رب توی عزیز ، ای که کینه آهنگی از آن کس که نگردد بدین پیامبر

(تفسیر قرآن پاک به تصحیح نگارنده ص ۱۰۰)

این بیت از ناصر خسرو است :

گرددت بر نیکی همسایه ات کینه گرفت کینت از بد فعل جان خویش باید آختن

(دیوان ص ۲۴۱)

و این بیت از حدیقه است :

آن چنان آختی ز بافی کین کایچ تاروان نهد و را در دین

(حدیقه الحقیقه ص ۲۴۷)

چند شاهدهی که یاد کردیم نمونه ای است از استعمال « کین آختن » (= کین آختن) و هنوز

شواهد بسیاری در دست است که ضروری نمی داند ذکر کند .

دانسته نیست که مصحح محترم چرا کلمه «چون» را افزوده‌اند؟
 اگر دقتی در معنی جمله می‌کردند «چون» را نمی‌افزودند و جمله درست را نادرست
 نمی‌کردند پادشاهی در اینجا به معنی حکومت است، نه چنانکه تصور کرده‌اند «پادشاه و
 شاه» و بهتر است جمله را به همان صورت که در متن بوده بخوانیم بدون افزودن «چون»
 یعنی «در همه حوزه و خطه حکومت او درویش وجود نداشت»

* ص ۲۲ س ۱:

«ومانی از ایران بگریخت و سوی چین وماچین برفت و آنجا تبعه یافت» واره‌ای
 که در متن تبعه ضبط شده است در نسخه اصل شیعه است در متن تاریخ گردیزی واژه تبعه
 بکار نرفته است و ظاهراً از بر ساخته‌های مصحح می‌باشد.
 گردیزی چند جای دیگر شیعه را بکار برده است:

«پس شیعه او بام خانه سوراخ کردند...» ص ۷۶

یا این مثال: «که همه جهان شیعه و متابع اویند...» ص ۱۹۵

شیعه به این معنی در متون فارسی بتکرار آمده است:

«اینک شیعه‌ی دجال اینجاست!»

* ص ۲۵ س ۱۸

«چون شاه‌پور بر تخت سلطنت نشست کار ایران سخط با خلل بود»

اگر متن به صورت سربی چاپ شده بود احتمال اشتباه چاپی در کلمه یا کلماتی می‌رفت
 ولی درباره این متن چنین گمانی درست نیست روشن است که واژه «سخط» باید «سخت»
 باشد.

* ص ۲۷ س ۱۸

بهرام فرمود که نیم‌روز روز کار کنید و نیم‌روز دیگر بخورید.

ظاهراً درست این جمله چنین است:

بهرام فرمود که نیم روز کار کنید و نیم روز دیگر بخورید.

و اگر نخواهیم دستی در متن اصلی ببریم: بهرام فرمود که نیم روز روز کار کنید...

در کتاب سنی ملوک الارض هم آمده است^۲

۱- تفسیر قرآن کریم عکسی بنیاد فرهنگ ایران ص ۱۴۸ س ۷

۲- و همچنین نگاه کنید به تاریخ پیامبران و شاهان ترجمه دکتر جعفر شمار ص ۵۲

و در ترجمه تفسیر طبری این گونه آمده است: و نوشروان بفرموده بود به همه ولایت خویش تا همه کسها از آن روزیک نیمه روز کار کردند و دیگر نیمه روز آنچه کار کرده بودند به خوردندی^۱

* ص ۱۵۵ س ۱۷

«پس چشم گفتند که امیر دست او را از ما کوتاه کند و اگر نه مایکسوشویم از پیش او...»

در حاشیه نوشته‌اند: در هر دو نسخه و نسخه چاپی: اگر امیر دست... می‌باشد. برای بنده روشن نیست که مصحح چرا «اگر» را برداشته و «که» بجایش گذاشته‌اند تصور می‌کنم که جمله شرطی با حذف جواب شرط از برای ایشان معلوم نبوده است. «اگر امیر دست او را از ما کوتاه کند و اگر نه...»

و نظیر این طرز استعمال در متون فارسی بسیار است که فقط چند نمونه از آن را ذکر می‌کنیم. در ترجمه تفسیر طبری آمده است:

«اگر بپذیرید و اگر نه این کوه بر شما افتد^۲».

و این مثال را از دیوان ناصر خسرو نقل می‌کنیم:

گر خویشتن کشتی ز جهان، ورنی بر تو بکینه او بکشد خنجر^۳
این شاهد هم از ترجمه تفسیر طبری است:

«اگر دعا کنی تا این سپاه باز گردد و گرنه ترا برین دارکنم^۴»

و یا این مثال: «اگر به بندگی اقرار دهی و گرنه ترا بکشیم^۵»

اسدی در کرشاسب نامه گفته است:

اگر شه کند آنچه از وی دواست و گرنه کنم بن خود آنچه هواست^۶

۱- ترجمه تفسیر طبری ص ۳۴۳

۲- ترجمه تفسیر طبری ص ۵۶۰ س ۱۶

۳- دیوان ناصر خسرو ص ۱۴۷

۴- ترجمه تفسیر طبری ص ۵۶۸

۵- ایضاً همان کتاب ص ۷۷۳ و نگاه کنید به ۷۷۴ - ۷۷۸ - ۷۹۷ - ۸۶۰ - ۱۲۵۱

۱۳۸۵ - ۱۳۸۸

۶- کرشاسب نامه اسدی به تصحیح حبیب یغمالی ص ۲۰۸

در قصص الانبیاء هم مکرر بکاررفته است :

«اگر مسلمان شوند و ترا مطیع باشند و اگر نه سپاه فرستیم تا شایبیاورند»
 این مثال را از داراب‌نامه نقل می‌کنیم :

«اگر آنجا کشیدند و اگر نه بایران به پای تخت ملک داراب خواهیم رفتن»^۲
 در ترجمه تاریخ طبری هم این طرز استعمال مکرر دیده شد:

«اگر بیعت کنند و اگر نه با ایشان حرب کن»^۳
 و این شواهد هم از همین متن است:

«اگر هم اکنون برنشینی و اگر نه عهد به من سپار»^۴
 «وسوگند خورد که اگر بیعت کنی با من و اگر نه ترا بکشم»^۴
 «اگر فرمان من کنید و اگر نه من این فرمان و این کار نخواهم»^۴
 این شاهد از ترجمه و قصه های قرآن است:

«موسی را گفتند: گرهرون را بازاری و اگر نه ما ترا بکشیم»^۵

* ص ۱۷۸ س ۳

چون امیر محمود خبر یافت سواری چند برابر او فرستاد چون «بجیر او» آن حال بدید
 کناره بکشید و خویشان را بکشت...»

کناره - بانون - نادرست است و روشن است که باید کناره باشد «کناله = قداره»
 جایی دیگر هم، چنین اشتباهی دیده شد:

«چون کلچندر خبر یافت کناره بزد و خویشان را بکشت»

(گردیزی ص ۱۸۲)

این کلمه - کناره - در فهرست لغات و ترکیبات کتاب هم به صورت کناره ضبط

شده است.

۱- قصص الانبیاء به تصحیح حبیب یغمائی ص ۲۹۴ س ۱۴ و رك : ص ۷۷-۱۹۲

۲- داراب‌نامه بیغنی به تصحیح دکتر ذبیح‌اقله صفا ص ۶۰ س ۱۸

۳- ترجمه تاریخ طبری عکسی بنیاد فرهنگ ایران ص ۲۲۰

۴- ایضاً همین متن به ترتیب ص ۲۶۱ - ۳۱۳ - ۴۵۷ و نگاه کنید به: ص ۲۶۰ ص ۴۸۴

۵- ترجمه و قصه های قرآن به کوشش دکتر یحیی مهدوی (منتشر نشده است) ص ۱۹۴

* ص ۱۸۸ س ۸

«چون قدرخان بیامد بفرمود تا خوانی بیاراستند و... چون از خوان فارغ شدند به مجلس طرب آمدند مجلس آراسته بود سخت بدیع. مجلس جامهای زرین و بلور و آینههای بدیع و نوادر»

ظاهراً صورت درست ترکیبی که در اینجا «مجلس جامها» آمده است «مجلس خانها» = مجلس خانه‌ها است برای روشن شدن چند شاهد از متون دیگر می‌آوریم این مثال از سیاست‌نامه است:

«سلک می‌گوید اسروزی کاری بس بتکلیف کرده و مهمانی سخت نیکوساخته، و مرا مجلس خانه زرین و مرصع هست چنانکه امروز هیچ پادشاهی را نیست...»
این مثال از تاریخ بیهقی است:

«و هنوز تخت زرین و تاج و مجلس خانه راست نشده بود...»

این شاهد از جوامع الحکایات است:

«مظفر به غلامان اشارت کرد مجلس خانه حکیمانه آوردند»

در کتاب لمعة السراج لحضرة التاج چنین آمده:

«مجلس خانه‌ها به اقداح مرصع و فرشهای ملمع بیاراستند»

* ص ۱۸۹

با «چیزهایی که از ترکستان خیزد از اسپان نیک بانثار و آلت زرین و غلامان ترک با کمر و کیش بزر و باز و شاهین و مویهای سمور و سنجاب و قاقم و روباه...»
مصحح در حاشیه کتاب نوشته‌اند: در اینجا بعد از کلمه روباه در اصل: «سپادفتک» و در نسخه دوم «سیاه رفتک»؟ به نظر می‌آید که صفت روباه باشد اصل این کلمه فهمیده نشد ممکن است آن را سیاه دسبک خواند یعنی روباهی که دمش سیاه است.»

۱- سیاست‌نامه چاپ اقبال به تصحیح مرحوم قزوینی ص ۲۲۵

۲- تاریخ بیهقی به تصحیح شادروان علی اکبر فیاض دانشگاه مشهد ص ۶۵۵

۳- جوامع الحکایات. چاپ عکس کلالة خاور ص ۲۶۶ راهنمای دوست محترم آقای محمد روشن

۴- لمعة السراج لحضرة التاج به تصحیح محمد روشن از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ص ۱۷۳

نظری که ایشان داده‌اند بهیچ روی درست نیست و جمله متن را باین صورت اصلاح می‌کنم: «... و سویهای سمور و سنجاب و قاقم و روباه سیاه و فنک»
 و از برای اثبات این ادعا شواهد زیر را نقل می‌کند مؤلف حدود العالم گفته است:
 «و از و (تبت) مشک بسیار خیزد و روباه سیاه و سنجاب و...»
 و جایی دیگر همین صفت را از برای روباه می‌آورد:
 و از این ناحیت «تغزغز» مشک بسیار خیزد و روباه سیاه و سرخ و قلع^۲
 و اما درباره «فنک» در برهان قاطع نوشته است: جانوری باشد بسیار قوی که از پوستش پوستین سازند.

مؤلف حدود العالم جایی دیگر گفته: و از این ناحیت «تغزغز» سوی سنجاب و سمور و قاقم و فنک و سببخه و ختو و غژغاو خیزد^۲. سوزنی گفته است:
 سنجاب گون سپهر فنک جوعدوت را پیراسته به قهر چو سنجاب و چون فنک^۳
 در کتاب النقص چنین آمده: «رافضی گوید سوی قندز و فنک و پرتاوس همه پلید است^۴...»
 و این بیت از سنائی غزنوی است:
 چه کشی زیر قبا سوی سمور که ترا تن همه خزاست و فنک^۵
 عبدالواسع جبلی چنین گفته:
 نرم گردد چون فنک بر پشت آن بندگران
 تیز گردد چون خسک در کام این درخوشاب^۶

* ص ۱۹۹

پس بگفتندی رسول را باز گردانید و لشکر تعبیه کرد، میمنه سرفرتگین خزینه دار را

۱- حدود العالم به تصحیح دکتر منوچهر ستوده ص ۷۲

۲- همان کتاب ص ۷۶

۳- دیوان سوزنی به تصحیح دکتر شاه حسینی ص ۲۳۵

۴- النقص ص ۶۲۸ من آخر و رك: نه‌ایه شیخ طوسی ج ۱ ص ۱۰۹

۵- دیوان سنائی به تصحیح استاد مدرس رضوی ص ۹۱۸

۶- دیوان عبدالواسع جبلی به تصحیح دکتر ذبیح الله صفا ص ۳۹

داد و میسره سرپیر حاجب را، و خود اندر قلب بیستاد و مرجامع عربی را برطالیع سپاه بفرستاد، با پانصد سوار که خیل جامع عربی بود...»

در حاشیه کتاب نوشته‌اند: جامع اصطلاح نظامی است که یک جمعیت لشکر باشد» خیلی عجیب است در اینجا چطور ممکنست که جامع اصطلاح نظامی و یک جمعیت لشکر باشد می‌گوید «مرجامع عربی را به مقدمه سپاه فرستاد»

آیا می‌شود یک اصطلاح نظامی را به مقدمه سپاه بفرستند با پانصد سواری که از خیل اوست و حتماً توقع این می‌رود که «این اصطلاح» از عهده مراقبت و دیده‌بانی و سایر کارهایی که به عهده پیشروان و پیشاهنگان سپاه است برآید. و چطور ممکن است که این اصطلاح نظامی پانصد سوار در خیل خود داشته باشد؟ راوندی در راحة الصدور از شخصی به نام جامع نیسابوری صحبت می‌کند و این خود نشان می‌دهد که جامع برای نام اشخاص در آن دوره به کار می‌رفته است.

* ص ۲۳۴ - س ۴

« این اصحاب الکهف... هفت تن بودند و یکی سگ بود با ایشان و اندران غار نهفتیدند...»

مصحح در حاشیه نوشته‌اند: در هر دو نسخه نقاط ندارد و «لحمسدید» خوانده می‌شود (؟)

کلمه‌ای که نتوانسته‌اند بخوانند «بخفتیدند» است چنانکه خود گردیزی چند سطر بعد آنرا بکار می‌برد: تا هیچکس را اندر نیافت و یار دیگر بخفتیدند.^۲ خفتیدن در ستون فارسی بسیار است:

«... و در نماز بامداد، و در هر رکعت نخستین از نماز شام و خفتیدن^۳ و جائی دیگر در کشف الاسرار آمده: و همچنان نماز می‌کردیم تا به وقت خفتیدن که نماز خفتیدن با رسول می‌کردیم^۴ و حافظ گفته است:

۱- راحة الصدور و آية السرور ص ۱۲۱-۱۲۲

۲- گردیزی می‌گوید بار دیگر... و این خود قرینه است برای اینکه واژه در بالا بخفتیدند است

۳- کشف الاسرار ج ۲ ص ۶۶۸

۴- نیز کشف الاسرار ج ۷ ص ۵۳۳

گفتم ای بخت بهفتیدی و خورشید دمید

گفت با این همه از سابقه نوید مشو!

* ص ۲۹۸

«و گروهی اند... و رسم ایشان آنست که هر روز مردان بیایند...»

در حاشیه توضیح داده‌اند: در هر دو نسخه درینجا کلمه‌ئی مانده و جای آن خالی است مینورسکی در ترجمه انگلیسی، این خالیگاه را به کلمه Lacuna پر کرده است ولی نگفته که این کلمه را از کجا آورده و معنی آن چیست؟ کلمه Lacuna به معنی افتادگی می‌باشد.

یادداشت خود را درباره تاریخ گردیزی با این نکته که خالی از لطفی نبود تمام کردم با سپاس از مصحح زین الاخبار پوهاند عبدالحی حبیبی و به امید موفقیت ایشان در کارهای علمی و تحقیقی .

علی رواقی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی